



۲۰۱۶/۰۷/۲۵

عارف عباسی

به تقدیر از عصر فرخنده اعلیحضرت محمد ظاهر شاه زمانه ها در گذر است ولی خاطره ها پا برجاست!

زندگی سراسر جریان آموختن است که بخش عمده آن در چوکات مؤسسات تعلیمی با مراحل و درجات معین با رشته های مختلف، تکامل می یابد، معلم است و کتاب است و فرضیه ها و تجارب. اما زندگی با همه نشیب و فرازش، تلخی ها و شیرینی هایش، سرور و شادمانی هایش، غم ها و غصه هایش، پیروزی ها و ناکامی هایش آموزنده ترین مدرسه بوده، در تکامل شخصیت نقش برانزده داشته و پختگی اندیشوی بسنگی به نحوه برداشت فرد از رویداد های مقبول و نا مقبولش دارد.

بعضاً پیش آمد های روزگار بر وفق مراد نیست، پیامد های ناگواری همراه دارد که شاید انسان در خلقت آن نقش نداشته باشد و جبراً محکوم و مظلوم قرار گیرد که خواهی نخواهی تأثیرات آن روش انسان را شکل می بخشد و بدبینی کینه توزی، نفرت و عقده مندی بار می آورد که باقی عمر در ظلمات این نوع احساسات ضایع می گردد.

و اما برای خردمندی چنین شرائط زمینه سازگشایش درب روشنایی بوده در پختگی شخصیت و پایداری اش در برابر نا ملائمت او را مدد می رساند، واقع بینی و آینده نگری راه و رسم زندگی شده و آگاهی از اندوه دیگران می آفریند و در لابلای این رویداد ها و تأثیرات آن قضاوت ها مسیر می یابد ولی هر مرحله سن مقتضیات خود را دارد که مطلقاً طبیعی است و نوعیت قضاوت و اتخاذ تصمیم در هر مرحله فرق می کند.

در نوجوانی و شاگرد بودن با غلبه احساسات و خون گرمی طبیعی و نفوذ کتب و نوشته های قابل دسترسی و فرضیه ها، قصه ها و داستان ها مرا از واقعیت های عینی جامعه دور نگهداشته بود و این نا بلدی با شرائط و نا آگاهی از سطح دانش و ذهنیت اکثریت جامعه و ندانستن نقش منابع مالی و دار و ندار مملکت از من خیال پردازی ساخته بود. اصلاح طلبی و بهی خواهی های من بیشتر غیر عملی و رؤیایی و خیال پردازانه بیش نبود. بعد از ختم تحصیل در حالی که امکانات شمول در بسیاری دستگاه های دولت برایم میسر بود ولی از انتخاب خود برای خدمت به وزارت زراعت خیلی خوشنود بودم، این مأموریت مرا شامل مدرسه واقعبیت ها گردانید و شرائطی را برایم فراهم ساخت که زیاد آموختم و مسیر تفکر را در مورد وطن و رموز انکشاف رهنمون شد، با مساعد شدن زمینه از طریق وظیفه رسمی و سفر های پیهم به اطراف و اکناف مملکت و تماس های مستقیم با

ملاک، دهقان، مالدار و چوپان معرفت عمیق بر احوال وطن دستیاب شد، و در رفع نیازمندی های ملی و برآوردن آرزو های صادقانه انکشاف به ناتوانی ها و نا چاری های اقتصادی مملکت و درد جانکاه پذیرفتن شرائط تحمیلی بیگانگان در پرداخت کمک ها و عقد قرار داد ها آشنا شدم.

با تعقل دریافتم که آشوب گری های چپ افراطی و راست افراطی هیچ کدام از عمق جامعه بر نخاسته و هرگز مبین خواست همگانی نیست بلکه همه از بیرون آمدگی بوده و مبارزات شان بر اصول بازار یابی و به درز کنده چوب تیر زدن است و در عقب پرده ها خواسته قدرت طلبی و عقده گشایی مدغم است. دریافتم که نیت و اراده صادقانه خدمت و جود نداشته هدف انهدام سقف خانه غریبانه این ملت است تا عطش خودخواهی فردی رفع گردد و آخر الامر وطن و مرد مش درغل و زنجیر استعمار بیگانه به اسارت کشانده شود. کارگری به ندرت دیده می شد ولی من آرزو های بهبود و اصلاح طلبی اقشار مختلف اولاد اصیل این وطن را در این آشوب گری ها و تخریبات نیافتم.

در بسی ولایات کشور اختلاط اقوام وجود داشت. اگر خانه از یکی مهمان می شدم همسایه پشتون، تاجک و ترکمن جزء مهمانان بودند و اگر زمیندار پشتون بود دهقان و چوپانش از یک، ترکمن و یا تاجک بود و یا برعکس، البته در پیشرفته ترین جوامع منازعات نژادی و قومی وجود داشت و دارد اما در افغانستان آن چه من بیاد دارم به جز حوادث کوچک منازعات علفچر و حق آبه، قومی در برابر قوم دگر صف آرای نکرده و اقوام صمیمانه کنار هم می زیستند. در وزارتی که من خدمت می کردم از مأمورین پائین رتبه تا بلند مرتبت اکثراً فرزندان خانواده های نادار وطن از اقوام مختلف بودند و به بار قسم آثار خصومت و کدورت بر مبنای قومیت، زبان و منطقه بین شان وجود نداشت و این خود ممثل وحدت ملی و هم دیگر پذیری بود محصول نظامی بود که همه را به نام ملت افغان زیر یک بیرق جمع نموده بود. انکشاف تجارت و کوتاهی فاصله ها رسم عنعنوی زندگی یک قوم را در یک منطقه خاص در هم شکسته کوچ کشی و ازدواج های بین القومی صورت می گرفت.

امنیت سرتاسری در مملکت حکمفرما بود مردم بخاطر آسوده می زیستند و با اطمینان مسافرت می کردند. به جز فیر تفنگ شکارچیان صدای گلوله شنیده نمی شد. به استثنای سالهای خشک سالی و فقر و ناداری ناشی از آن، مردم افغانستان لقمه نانی برای امرار معیشت داشتند و کسی از گرسنگی هلاک نشده بود. صدقه، خیرات و دستگیری بینوا عنعنۀ افغانی و مکلفیت و احساسات پاک دینی بود.

تدابیر وسیع و همه جانبه در تغییر ذهنیت عوام نتایج مثبت داده مردمانی که زمانی با مخالفت با اعمار مکتب و سرک سلاح بر می داشتند بر عکس در آن وقت برای مکتب و سرک فریاد بر می آوردند و عارض می شدند. دهقانی که حاصل معین زمین را از مقدرات الهی می دانست، به رموز عوامل بلند بردن تولید معتقد گردیده جوقه جوقه برای خرید این عوامل مراجعه نموده موجب تأسیس شرکت های خصوصی تخم اصلاح شده، کود کیمیای و ادویه ضد آفات زراعتی گردید و بهترین باغ های درختان پر حاصل احداث و نسل های اصلاح شده حیوانات بار آور ترویج یافت، تولیدات عنعنوی میوه جات چندین برابر بالا رفت. آنانی که برای مداوا به ملا و تعویذ گر و زیارت معتقد بودند راه شفاخانه، معاینه خانه داکتر و کلینیک پیش گرفتند. این تحولات که محاسبه نه شده در ذهنیت اقشاری پدیدار شد که بی سواد خوانده می شدند این خود یک بیداری غیر قابل باور بود.

بسی ولایات با تمدید لاین های برق از نعمت روشنایی برخوردار شدند. مسافرت های چند شبانه روز به چند ساعت تبدیل شد. میادین طیاره در بسی ولایات اعمار و پرواز طیارات مسافر بری آغاز گردید. شبکه های تلفون اتومات در ولایات نصب گردید. تجارت رونق یافت و بازار عرضه کار برای افغانان در ایران و ممالک خلیج میسر گردید و ذخائر اسعاری دولت به مقدار معتناهی صعود کرد

معارف به سویه علاقه داری و ولسوالی برای دختر و پسر میسر گردید و مؤسسات تحصیلات عالی ایجاد و درب های تحصیلات بلندتر در ممالک خارج برای فرزندان وطن باز گردید. در تعلیم و تحصیل نه امتیازی و نه تعصبی بود. پسران پادشاه به مکاتبی می رفتند که فرزندان غریب هم شامل بودند. افغانستان هزاران داکتر؛ انجنیر و متخصصین علوم را به جامعه تقدیم کرد و پسر اهل کسبه بی واسطه و نادر به مقام وزارت رسید. با انفاذ قانون اساسی جدید طلسم استبداد و سلب حقوق مدنی مردم درهم شکسته شد و آزادی های مدنی فدای انکشاف اقتصادی نشد و به مردم مجال نفس کشیدن داده شد.

این مختصر واقعیت های روشنی است که ر طول چهل سال سلطنت یک زعیم بی مثال در وطن «**علیحضرت محمد ظاهرشاه**» مسلط بوده و این مرد خیرخواه، بی ضرر، بیزار از تجمل و تشریفات و دارا بودن همه صلاحیت ها و اختیارات، راه و روش شاهان و امراء شرق میانه و همسایه غربی را در پیش نگرفت، توپ و توپخانه، سپاه، پولیس خود را برای سرکوبی مردم و خفه ساختن صدای مخالفین بکار نگماشت.

بررسی اوضاع افغانستان در ساحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۷۳ مستلزم تحقیقات همه جانبه بر استناد بر ارقام و اعدادی است که بیان نماید که در آن آوان اوضاع افغانستان چگونه بود و در انجام به چه صورت در آمد، یعنی که قضاوت بر احوال مملکت در طول چهل سال نیازمند دانش عمیق اقتصادی و فهم تاریخ افغانستان باهمه حوادث و شرائط آن بعد از سلطنت «**شاه زمان سدوزایی**» می باشد که سرزمین ما در شرایط تحت فشار بودن در رقابت دو ابر قدرت «**بازی بزرگ**»، چه مراحل را طی نموده است.

آن چه در این موقع و یاد بود از یک پادشاه وطن دوست، نوع پرور، عادل، متواضع، با مناعت، با وقار با حاکمیت منطق، با افق نظر وسیع و عاقبت اندیش و مدبر می نویسم، خاطرات و چشم دید سی سال عمرم بوده که بحیث یک اولاد افغانستان با صداقت و امانت داری با استفاده از موهبت آزادی بیان بدون خوف و ترس می نگارم؛ چه در بیان این مطالب انگیزه ای جز عشق به وطن و رفاه، آسایش و سعادت هموطنان نیست. من مأمور بلند پایه دوران سلطنت نبوده ام، از کدام امتیاز خاص خانوادگی برخوردار نبوده با زندگی متوسط الحال قریب به ناداری مکتب رفته و مثل سائر اولاد وطن شامل مأموریت شده ام.

افغانستان مثل هر جامعه دیگر بشری یک مملکت عاری از عیب و نقص نبود، کمی ها و کاستی هایی داشت، خانواده هایی که شب امانی بودند و روز ثنا خوان سلطنت از بسی امتیازات برخوردار بودند بعضی اشخاص در سایه قرابت اجداد شان با مراجع قدرت از انواع امتیازات بهره می گرفتند، فساد اداری بود واسطه و خویشاوندی نقش داشت.

من هم مثل هزاران هموطن اصلاح طلب بهی خواه، با تمام احترام به پادشاه و با در نظر داشت نقش سلطنت در صیانت وحدت ملی با احساس ضرورت میرم بقای سلطنت، آرمان بهبود را به دل می پروراندیم ولی سهم گیری فعال را در سطح شخصی مفیدتر از انتقاد و انهدام نظام می دانستم.

ولی بعد از تجربیات دهه دیموکراسی و دست آورد های دیموکراتیک آن، منجمله انتخابات آزاد، مراعات حقوق و آزادی های فردی در چوکات قانونیت و تفکیک قوای ثلاثه، بالاخره با انتخاب شهید «محمد موسی شفیق» بحیث صدراعظم و سپردن صلاحیت های قانونی به وی روزنه قوی امید برای اصلاحات بنیادی پدیدار گشت، این صدراعظم جوان با دانش و فهم دینی و افق نظر وسیع در مورد دموکراسی پیشنهادات مشخصی برای پادشاه داشت که ممثل آرمان ها و خواسته های ملی گرایان بود؛ چنانچه پلان های دقیق و خردمندانه وی دست مداخله و ایستگان پادشاه را در امور حکومتی کوتاه می ساخت. با ایجاد روابط دوستانه با همسایگان و ممالک ثروتمند خلیج در قدم اول ذهنیت این کشور ها را در مورد موقف سیاسی افغانستان با تأکید بر اصل بیطرفی و عدم انسلاک تغییر داده و ثانیاً منابع جدید کمک های اقتصادی سراغ گردید، کشیدگی های دیرینه با همسایه ها رفع شد، در سیاست های عام المنفعه کشور بالاخص زراعت بازرگاری بعمل آمد و هدف اساسی رهایی افغانستان از استثمار اقتصادی شوروی و عقد قرار داد های تحمیلی آن کشور بود. قرار داد های سالانه خرید عنعنوی اسلحه و وسائل بی لزوم نظامی مورد بررسی قرار گرفت و سیاست خارجی افغانستان بر اساس پرنسپ شمول فعال در جامعه بین المللی و ترک انزوا عیار شد. برای اولین بار با مقامات شوروی دوستانه و مسالمت آمیز در مورد سیاست آینده آن کشور در قبال افغانستان مذاکره شد که آیا از افغانستان حمایت می کند یا احزاب چپی؟

«محمد موسی شفیق» دید بسیار خردمندانه و عمیق و مستدام در مورد آینده سرزمین مقدس افغانستان بحیث فرزند صادق و صالحش داشت و از حمایت و اعتماد کامل «علیحضرت محمد ظاهر شاه» در راه برآورده شدن آرزو و تعهد صادقانه اش برای تأمین دموکراسی برخوردار بود.

این انتخاب پادشاه و تدابیر و اصلاحات بنیادی شهید «محمد موسی شفیق» صدراعظم جدی، مدیر و پرکار افغانستان نه تنها مورد پذیرش شوروی قرار نگرفت، بلکه آن را خطر بزرگی برای آینده و طرح های بعدی اش دانسته به عجله دست بکار شد و در نهایت به تاسی از مکتب و فلسفه و بقی امپراتوری، خود وطن من و تو را ویران و تباه نموده و آرزو های ملت را با نصب شخصیت تفوق طلب و تشنه شهرت از خود خاندان شاه، تا امروز به خاک، خود و آتش کشید.

صادقانه عرض می شود که «علیحضرت محمد ظاهر شاه» هر قدر سالی که از مرگش بگذرد نزد من و امثال من نمرده، بلکه این راد مرد بزرگ تاریخ افغانستان با همه صفات عای و خوبی هایش برایم زنده جاویدان است. روحش شاد، یادش گرامی و مکانش را فردوس برین می خواهم. در ۴۳ سالی که گذشت من روز و روزگار خوشی در وطن ندیدم لذا دوران سلطنتش از هر نگاه برای من دوران طلایی افغانستان بود.

خاطرات زیادی از شخص علیحضرت مرحوم در زمان پادشاهی شان دارم، ولی یک خاطره ماندگار و جاویدان را که در قلب و دماغ حک شده در بخش دوم این نوشته البته با صداقت و امانت داری تقدیم هموطنان خواهم نمود.

ادامه دارد